

مقدمه

از سال های قبل از انقلاب اسلامی دبیر قرآن مدارس است، اذان معروف او در صداوسیما پخش می شود، تلاوت ترتیل او بارها از رادیو قرآن پخش شده است، معجزی برنامه نسیم انس و همچنین برنامه ریز کلاس های دارالقرآن است او کسی نیست جز حسینعلی شریف معلم دوست داشتنی قرآن.

آدم تحول گرا تحول ایجاد می کند

- به عنوان اولین سؤال می خواهم خواهش کنم، خودتان را معرفی بفرمایید.
- بنده حسین علی شریف هستم. در بهمن ۱۳۳۵ در کاشان متولد شدم. در شش سالگی به همراه خانواده ام به تهران آمدم. از کلاس اول ابتدایی هم در تهران درس خواندم. به غیر از خودم، چهار برادر دارم. در خانواده، ما پنج برادر بودیم و یک خواهر. بنده برادر وسطی هستم، یعنی دو برادر بزرگ تر دارم و دو برادر کوچک تر. چون می گویند خیرالامور اوسطها، ما هم از وسطی ها هستیم.
- چه سالی وارد آموزش و پرورش شدید؟
- سال ۱۳۵۵ به صورت حق التدریس وارد شدم و از سال ۱۳۶۰ رسمی شدم. از سال ۱۳۵۵ به صورت تک درس، دروسی مثل عربی، قرآن را در مدرسه ی موسوی در خیابان ۱۷ شهریور تدریس کرده ام.
- آیا علت خاصی داشت که وارد آموزش و پرورش شدید؟
- خیلی به آموزش و پرورش و تدریس علاقه داشتم. البته نمی خواستم در آموزش و پرورش بمانم. من قبل از انقلاب، مکانی را برای کارهای قرآنی و ترویج مسائل قرآنی خودم دایر کرده بودم، به نام «صوت الشریف» که در خیابان ۱۷ شهریور بود؛ نزدیک ایستگاه ناصری. همان مدرسه ی جنب صوت الشریف بنده را برای تدریس قرآن دعوت کرد.
- پس به این ترتیب وارد آموزش و پرورش شدید و در آن
- ماندگار شدید. چه سالی ازدواج کردید؟
- در سال ۱۳۶۰. همه ی اتفاقات خوب زندگی ام باهم در این سال اتفاق افتادند.
- آیا فرزندان شما هم بهره ای از آموزه های قرآن برده اند؟
- همه ی آن ها به قرآن علاقه مند هستند، به ویژه پسر که در جلسات من زیاد شرکت می کند. البته الان که درس او بیشتر شده است، کمتر شرکت می کند ولی تمریناتش را در خانه انجام می دهد؛ هم در مفاهیم قرآنی و هم در انس با قرآن. از من واقعاً جلوتر است.
- فرمودید از سال ۱۳۵۵ عربی و قرآن درس می دادید. آیا قبل از انقلاب هم در مدارس درس قرآن وجود داشت؟
- مدرسه ی موسوی مدرسه ای اسلامی بود و نیمه ملی. این مدرسه درس قرآن داشت. من از جاهای دیگر اطلاعی ندارم. مدرسه ی موسوی متعلق به دفتر تبلیغات اسلامی قم بود.
- مدیریت مدرسه با چه کسی بود؟
- با جناب آقای شاه آبادی، فرزند آیت الله شاه آبادی بزرگ، برادر آقای شاه آبادی که شهید شدند و پدرشان استاد امام (ره) بودند.
- شما قرآن را چگونه تدریس می کردید؟ یعنی محتوای درس ها چه بود؟
- آن موقع ما غیر از این عم جزء و خود قرآن، مطلب دیگری

نداشتیم البته من جزوه‌ای بسیار کوچک در چند برگ آماده کرده بودم که هر جلسه یک صفحه‌ی آن را تکثیر و توزیع می‌کردیم. بیشتر با آن کار می‌کردیم و قرآن کامل.

○ فقط روخوانی کار می‌کردید؟

● به طریقی این‌ها را با عربی همراه می‌کردیم. قرآن را با درس عربی همراه می‌کردیم تا هم از قرائت قرآن بهره‌مند شوند، هم مقداری از ترجمه و مفاهیم آن. البته در تدریس درس عربی روش خاصی داشتم. داستان‌هایی را چاپ کرده بودم که مثلاً جای فعل ماضی را که درس داده بودم، در داستان خالی گذاشته و مصدرش را نوشته بودم. بعد از شاگردان می‌خواستم که بگردند و از میان ۱۴ صیغه‌ی ماضی که یادشان داده بودم صیغه‌ی مناسب را انتخاب کنند. خیلی کار خوبی می‌شد. من هر ۱۴ صیغه را با داستان یاد می‌دادم.

○ آن موقع چند سالتان بود؟

● در سال ۱۳۵۵، ۲۰ سالم بود. البته من از سال ۱۳۵۱ تدریس قرآن را شروع کردم، در مساجد محل. با این‌که خودم دانش‌آموز بودم، در منزل خودمان و در مسجد صاحب‌الزمان در خیابان دردار کلاس درسی برای هم‌سن‌های خودم تشکیل داده بودم. همین‌طور در مسجدی به نام فاطمیه، این کلاس‌ها تشکیل می‌شد.

○ شما چه طور شد که جذب کارهای قرآنی و قرائت قرآن شدید؟ یعنی، در ابتدا چه انگیزه‌ای شما را به این فعالیت‌ها واداشت و به این راه کشانده شدید؟

● هم پدرم و هم مادرم خیلی علاقه‌مند بودند. پدرم از صدای خیلی خوب و زیبایی برخوردار بود. ایشان اذان می‌گفتند و هر وقت در خانه بودند، موقع اذان در حیاط منزل شروع به گفتن اذان می‌کردند. من هم تشویق می‌شدم و بالای پشت‌بام اذان می‌گفتم. در این کار مادرم مشوق من بود. پدرم جلسات قرآنی داشتند که هم‌سن‌های خودشان در آن جلسه شرکت می‌کردند و اکثراً کاشانی‌های مقیم تهران بودند. من هم در این جلسات شرکت می‌کردم. مرحوم حاج آقای تولیت، استاد خوب آن جلسات بود که هم شرح و توضیح آیات را می‌گفتند و هم نکته‌هایی از تجوید و قرائت را درس می‌دادند. از این جلسات بهره‌های زیادی بردم. بعد از آن هم، جلساتی با هم‌سن و سال‌های خودم داشتم.

از سال ۱۳۴۵، جلساتی که در هیئت «اطفالن مسلم» بود، شرکت می‌کردم. استاد آن آقای احمدیان، از استادان

بسیار خوب بودند. سال ۱۳۴۹، یکی از دوستان آقای احمدیان به من گفتند که تو صدای خوبی داری و می‌توانی بیشتر کار کنی و نشانی جلسه‌ی دیگری را به من داد. این جلسه توسط مرحوم سرهنگ حسن بیگلری اداره می‌شد. در اولین جلسه‌ی ایشان، برعکس جلساتی که با آقای احمدیان داشتم و همیشه به من جایزه می‌دادند، آقای سرهنگ بیگلری از «بسم‌الله» من هفت غلط گرفتند. فهمیدم که جای درستی آمده‌ام.

آقای بیگلری با این‌که در هفته سه جلسه می‌گذاشتند، ولی به علت کثرت شرکت‌کننده مجبور بودیم، به نوبت در این جلسات شرکت کنیم و هرچند هفته یک‌بار نوبت به ما می‌رسید. البته من در جلسات استادان دیگر هم شرکت می‌کردم.



○ آیا جناب سرهنگ بیگلری، قاری قرآن هم بودند؟

● خیر، ایشان تجوید را بسیار خوب درس می دادند، کتابشان در آن زمان بسیار مفید بود و جلسات را بسیار عالی مدیریت می کردند.

○ شما مجموعاً در جلسات مرحوم بیگلری چه مدت شرکت کردید؟

● در کلاس های ایشان حدود دو سه سال، از سال ۴۷ تا ۴۹ شرکت می کردم. تا این که ایشان بیمار شدند و دیگر در جلسات شرکت نمی کردند. از سال ۵۶ تا پیروزی انقلاب، به علت مشغله نمی توانستم در این کلاس ها شرکت کنم. قبل از انقلاب، من به دو کلاس دیگر هم می رفتم که استاد یکی از آن ها آقای مرتضایی فر بود. جلساتش در خیابان ۱۷ شهریور برگزار می شد و کلاس های بسیار خوبی بود.

○ این آقای مرتضایی فر، همان آقای مرتضایی فر معروف نماز جمعه هستند؟

● بله. ایشان متولی این جلسات بودند و خودشان قرائت می کردند. همین طور، در آن زمان من در کلاس های آقای صدرزاده هم شرکت می کردم. کلاس های خیلی خوبی در سرچشمه داشتند. هم چنین به کلاس های استاد مروت می رفتم که محل آن خیابان پاستور بود.

○ شما برای شرکت در این جلسات انگیزه ی سیاسی داشتید؟

● در سال های ۵۱ و ۵۲ خودمان جلساتی تشکیل داده بودیم که مربوط به نوجوانان بود و آن جا برای بچه های هم سن محل خودمان درس های عقیدتی-سیاسی، عربی و قرآن داشتیم و تقریباً یک مدرسه بود. برای جذب بچه ها، حتی سرود و تواشیح کار می کردیم. جمعه ها آن ها را به

کوه می بردیم و هر روز صبح زود در خیابان کونگ فو کار می کردیم؛ البته دور از چشم دیگران. هفت هشت نفر از بچه های آن جلسات بعداً شهید شدند. آقای یحیی یکی از آن ها بود. برادران حسنی بودند و آقای مصطفی مهابادی که با شهید چمران همراه بود. جلسات بسیار خوبی بود. ○ بعد از انقلاب مسافرت هایی هم به کشورهای دیگر داشتید.

● در سال ۶۱ و ۶۴ در مسابقات قرآن شرکت کردم. البته به دنبال رتبه نبودم، فقط می خواستم به حج بروم. خدا عنایت کرد و دو سفر به اتفاق دوستان که از استادان قرآن بودند، ما هم مشرف شدیم. سفرهای زیبایی بود، مخصوصاً سال اول. در سال ۶۶ به سری لانکا رفتیم. در آن جا برنامه های بسیار خوبی داشتیم. در سال ۶۷ از طرف سازمان تبلیغات اسلامی برنامه ی خوبی در سوریه داشتیم. در سال ۶۸ هم به سودان رفتیم. سودان خیلی جای کار داشت. در آن جا در جلسه ای یکی دو ساعته، به طلاب حوزه ی سودان آواشناسی، تجوید و مانند این ها درس دادم.

وقتی برگشتم، پیشنهاد داده شد که برو به ماداگاسکار. این دفعه با خانواده به ماداگاسکار رفتیم. البته من چهل روزی جلوتر رفتم و آن جا را بررسی کردم. هم تدریس کردم و هم موقعیت کار را سنجیدم تا ببینم اصلاً می شود کار کرد یا نه. کشوری مستعد و خیلی آماده بود. آن یک سال و خرده ای که در ماداگاسکار بودیم، خیلی مفید بود. از طرف سفارت مدرسه ای را اجاره کرده بودند و بچه های بومی، مسلمان و مسیحی می آمدند ببینند قرآن چه می گوید. مسلمان می خواستند خواندن قرآن را یاد بگیرند. من فقط برای تدریس قرآن رفته بودم، ولی خب کلاس مکالمه ی فارسی هم گذاشتم و به حدود بیست سی نفر فارسی یاد دادم. یک شنبه ها برنامه ی آزاد داشتیم و دانشجویان ریاضی و پزشکی برای استماع حرف های قرآنی می آمدند. در این کلاس آموزش های ما بسیار ابتدایی بود. یعنی نکته هایی که از ما سؤال می کردند، در حد مفاهیم اولیه ای بود که این جا مثلاً بچه های کوچک ما می پرسند. ما هم در حد وسعمان جواب می دادیم. کلاس دیگرمان کلاس عربی بود و قواعد و مکالمه عربی را کار می کردیم. البته آن ها معلم عربی هم داشتند که کمکشان می کرد.

حاصل کلاس های من در کشور ماداگاسکار این بود که ۱۶ نفر از مسیحیان و مسلمانان اهل سنت شیعه شدند و این حاصل کلاس های قرآن بود

کلاس دیگری داشتیم به نام اخلاق اسلامی.

حاصل آموزش های ما این بود که ۱۶ نفر از بین مسیحیان و مسلمانان اهل سنت، شیعه شدند و هنوز دارند در حوزه ی علمیه قم درس می خوانند و معمم هستند و گاهی می آیند و به ما سر می زنند. این حاصل آن کلاس های قرآن بود.

○ الان در آموزش و پرورش چه کارهایی را انجام می دهید؟
● بنده الان مدیر دارالقرآن منطقه بودم. البته همکاری هایی هم با وزارت خانه در قسمت پرورشی و کارهای دارالقرآنی با مسئولان دارالقرآن ها دارم. کانون قرآن منطقه ی ۱۴ را از سال ۷۱ تأسیس کردیم. در ماداگاسکار بعد از ظهرها، از ساعت ۵ به بعد، تقریباً کارم سبک می شد و کاری نداشتم. خب آن جا زیاد جای گشتن ندارد. من بیشتر می نشستم و برای کارهای قرآنی این جا فکر می کردم. که وقتی برگشتم، چه کار کنم. طرح آموزشی دارالقرآن را آن جا نوشتم. نشستم فکر کردم که چرا در پایان کلاس های درس قرآن، ما به نتیجه ی دل خواه نمی رسیم. یکی از نکته هایی که در آن جا متوجه شدم، سطح بندی صحیح قرآنی بود که آن را در دارالقرآن پیاده کردیم.

○ آن ده سطح معروف را می گویند؟

● بله. این سطح بندی را با همان ترتیبی که به ذهنم رسیده بود، در آن جا اجرا کردم. بعد در سال ۷۱ آن را به صورت طرح به منطقه ی ۱۴ ارائه کردیم. قبول کردند و بلافاصله یک مدرسه ی بعد از ظهری را در اختیارمان گذاشتند. کار را شروع کردیم و قدری هم حک و اصلاح شد و الحمدلله الان این برنامه در بیش از ۵۰۰ مرکز در ایران اجرا می شود. این را هم بگویم که از سال ۷۷ وزارت خانه این طرح را قبول کرد و بعد سراسری شد.

○ شما می دانید که در دبیرستان، درس های دینی و قرآن تلفیق شده اند. فکر می کنید باز خورد این روش چه طور است؟

● متأسفانه من این درس را تدریس نکرده ام. ولی درباره ی آن دو نقل متفاوت شنیده ام. عده ای می گویند خیلی خوب است و مفاهیم واقعاً زیبایی قرآنی وارد زندگی شده اند. عده ای هم می گویند نه، مسائل قرآنی اش کم شده است. به نظر بنده، اگر آن برداشت اول که عرض کردم باشد، واقعاً بسیار خوب است و برای دانش آموزان باید مفید باشد. ولی

خودم آن را تدریس نکرده ام.

○ شما اذان معروفی دارید. درباره ی آن توضیح بفرمایید که چه طوری شد و در کجا این اذان را گفتید؟
● خوش بختانه، چون این مصاحبه مربوط به یک رسانه ی شنیداری نیست، شما از من نمی خواهید دوتا الله اکبر هم بگویم. چون هر جا می روم، اول می گویند دوتا الله اکبر بگویم.

قبل از انقلاب، ما هر چند نفری که در منزل بودیم، روی پشت بام یا در حیاط اذان می گفتیم. بچه های محل و بیشتر خانواده های متدین محل به اذان ما عادت کرده بودند و تقریباً ساعت شرعی شان شده بود. چون اذان ظهری که از رادیو پخش می شد، به موقع نبود و آن را رأس ساعت دوازده پخش می کردند؛ یعنی در ساعت اذان شرعی پخش نمی کردند. آن موقع اذان چند نفر پخش می شد: آقای ذبیحی، مرحوم مؤذن زاده اردبیلی، آقای بهاری و مرحوم آقای آقائی، کسانی که حالا یادم می آید. خب ما این ها را شنیده بودیم.

○ شما از صدای آن ها تقلید هم می کردید؟

● بله، گاهی. مخصوصاً برادر بزرگ تر بنده به صدای یکی از این آقایان خیلی علاقه مند بود و از او تقلید می کرد. من چون لهجه ی عربی تجوید کار کرده بودم، گاهی سعی می کردم، ابداعی هم داشته باشم. چون آزاد بود و در فضای باز پشت بام، جای بسیار خوبی بود، هم برای تمرین و هم برای این که اذان را رأس ساعت شرعی بگویم.

در سال ۵۹، یک بار برای زیارت استاد صدرزاده به رادیو رفتم که بعد از انقلاب، مسئول امور مذهبی رادیو شده بود. ایشان یکی از بهترین استادان من بودند. آن روز ایشان گفت: آقای شریف، شما نمی خواهی برای رادیو اذان بگویی و ما پخش کنیم؟ گفتم: واللّه، من تا حالا درباره ی رادیو فکر نکرده ام. برای رادیو آدم باید بنشیند و برنامه ریزی کند. تمرین کند، کار کند. گفت: حالا دوتا الله اکبر بگو.

حالا کجا؟ توی همان دفترشان، نه توی استودیو. من هم دوتا الله اکبر گفتم. ایشان گفت: خوب است، همین رانگه دار تا به استودیو برویم و ضبط کنیم. به استودیو رفتیم و با کمک خود ایشان بعضی از قسمت هایش را کم و زیاد کردیم. خلاصه این اذانی شد که دارد پخش می شود. دو روز بعد که این اذان از بعضی از مؤذنه ها پخش شد، خیلی

برایم عجیب بود. دیدم صدایی دارد پخش می شود که شبیه صدای من است. با خودم گفتم: خدایا! من این را کجا گفتم؟ کی گفتم؟ باورم نمی شد که به این زودی و به این سرعت پخش شود.

○ وقتی خودتان این اذان را می شنوید، چه احساسی پیدا می کنید؟

● احساس خطر. خیلی موقع ها به خودم می گویم، آقای شریف آیا توهم جزو نمازگزارها هستی؟ خودت دعوت می کنی به نماز، خودت هستی؟ واقعاً کمی بیشتر می ترسم و سعی می کنم آن شاء الله بهتر شوم. وقتی می شنوم، متأثرم می کند. از طرف دیگر، هیچ کس نیست که صدای خودش را دوست نداشته باشد. من هم گاهی می نشینم و صدای خودم را گوش می کنم.

○ همکاری خود را با رادیو قرآن از چه زمانی شروع کردید؟

● از سال ۶۲، جناب آقای صدرزاده از طرف مقام معظم رهبری مأمور شدند که رادیو قرآن را راه اندازی کنند. همان بهمن سال ۶۲ بود، تقریباً حدود یک هفته به ماه بهمن مانده بود که گفتند شما هم بیا، می خواهیم رادیو قرآن را راه اندازی کنیم. بنده بودم و تعدادی از دوستان از جاهای مختلف.

○ آیا هنوز هم با رادیو قرآن همکاری دارید؟

● الان همکاری کمتری دارم. گاهی برای جلسات آموزشی و جلسات تلاوت و این گونه مسائل خدمتشان می رسم. برای تدریس بعضی از درس ها هم از بنده خواسته اند که همکاری کنم.

○ ارتباط شما با شبکه ی تلویزیونی قرآن چگونه است؟

● با شبکه ی قرآن هم کم و بیش همکاری داشته ام. کارهای اجرایی نیست، ولی در بحث های کارشناسی همکاری دارم.

○ گفت وگویی در رابطه با اذانتان داشتید. از آن برایمان بگویید.

● در سال ۶۸ در رابطه با اذان، خاطره ای با مقام معظم رهبری دارم. ماه مبارک رمضان بود و ما با خیلی از استادان قرآن خدمت مقام معظم رهبری بودیم. آقای صدرزاده مرا به ایشان معرفی کرد و گفت: حاج آقا، آن اذانی که شما فرمودید، ایشان گفته است. من اول جاخوردم. با خودم گفتم: خدایا! موضوع چیست؟ اشکال کار کجاست؟ سرفره ی افطاری، آن طرف مقام معظم رهبری نشسته بودند

و این طرف هم بنده. فرمودند: آقای شریف، شما این اذان را می دانید در چه سبکی گفته اید؟ گفتم: حاج آقا نخیر، من اصلاً به سبکش فکر نکرده ام. گفتند: تقلید کردید؟ عرض کردم: خیر. من تقلید نکرده ام، حالا اگر از جایی به ذهنم رسیده است، نمی دانم از کجا؟ بعد گفتند: اذان شما در دستگاه همایون فارسی است یا حجاز عربی. من اذان شما را برای بررسی به یکی از متخصصین ارجاع دادم تا ببیند این اذان از کجا سر و کله اش پیدا شده است. چند روز بعد آمدند و گفتند که این اذان در سال های بسیار دور در مدینه شنیده شده است. بعد ایشان فرمودند: خب شریف ما که آن موقع نبوده است تا بشنود. قضیه چیست؟ گفتند: احتمال دارد موسیقی فیلم محمدرسول الله (ص) روی ذهنش اثر گذاشته باشد. حاج آقا این را به من فرمودند.

بعد که با خودم نشستم فکر کردم، به یادم آمد که موسیقی این فیلم را در سال ۵۷ شنیده ام؛ موقعی که ما سرود «خمینی ای امام» را تمرین می کردیم تا وقتی امام تشریف آوردند، توی فرودگاه بخوانیم. من یک گروه ۲۰ نفری را از بچه های جلسه مان که خوش صدا بودند، با خودم برای تمرین این سرود به حسینیه ی ارشاد می بردم؛ اجرای سرود خمینی ای امام را تمرین می کردیم. خسته که می شدیم و می گفتند امروز دیگر امام نمی آید، پکر می شدیم. یک روز گفتند می خواهیم فیلمی را به شما نشان بدهیم. آن فیلم، همان فیلم محمدرسول الله (ص) بود. دوبله هم نشده بود؛ این جور یادم می آید. آن زمان ما چیزی از فیلم نمی فهمیدیم و فقط تصاویر را نگاه می کردیم. فیلمی بود که مصطفی عقاد ساخته بود. آن زمان، نسخه دوم فیلم با هنرپیشگان دیگر هنوز ساخته نشده بود. آن روز موزیک فیلم روی من خیلی اثر گذاشت و این اثر باعث شده بود که یک روز این طور جلوه کند که واقعاً اگر دقت کنید، الله اکبرش توی همان ریتم است؛ تلفیقی از موزیک آن فیلم است.

○ یعنی ناخودآگاه در ضمیر شما اثر گذاشته بود؟

● بله، من نمی خواستم از آن استفاده کنم، ولی روی ذهنم اثر گذاشته بود. اتفاقاً از آن موقع به بعد، هر وقت قرآن می خوانم، این دستگاه حجاز را که می خوانم، خیلی به دلم می نشیند.

○ بعد مقام معظم رهبری چیز دیگری فرمودند؟ وقتی شما به ایشان گفتید که ممکن است، تحت تأثیر آن فیلم باشد؟



● نه خود ایشان فرمودند که تأثیرگذار بوده است. فهمیدم، فرمایش آن استادی که حاج آقا به ایشان مراجعه کردند، تاجچه حد درست است. ایشان فرمودند به یک موسیقی دان ارجاع دادم. خودشان فرمودند که این آهنگ را شریف کجا شنیده است؟ آن موسیقی دان گفته بود که این آهنگ متعلق به زمان های خیلی دور، مثلاً صدراسلام است. حالا ببینید مصطفی عقاد چه قدر قشنگ از آن استفاده کرده است. عقاد آهنگ را از آن زمان پیدا کرده و برای موسیقی فیلم از آن بهره برده است.

○ سعی نکردید بعد از آن اذان معروف که الان پخش می شود، اذان دیگری را تمرین کنید؟

● از من درخواست کردند، ولی دیگر صدایم کشش قدیم را نداشت. اتفاقاً آهنگ دیگری را هم کار کردم، ولی کامل نشد.

○ یک ترتیل قرآن را رادیو از شما پخش کرده است. درباره ی آن هم توضیح بفرمایید؛ به ویژه که این کار توسط یکی از قرای ایرانی انجام شده و باعث افتخار ایران و اسلام است. گرچه این ترتیل بسیار زیبا ارائه شده، متأسفانه ناشناخته است.

○ در سال ۷۷، از طریق رادیو قرآن از من خواستند که یک

دوره ترتیل کامل را انجام بدهم. چون من خودم مدیر گروه تلاوت رادیو بودم، نمی توانستم این کار را انجام بدهم. سؤال کردم، چرا این کار را انجام بدهم. آن موقع درسی داشتم به نام «درس تجوید» که ۹۵ قسمت بود و در پایان هر قسمت آن حدود دو سه دقیقه تلاوت می کردم تا کار به طور عملی انجام شود. مردم زنگ زده بودند که آقا این ترتیل را کامل پخش کنید. در سال ۷۷، دوسه بار از آقای دکتر ساری که مسئول شبکه بودند، خواسته بودند که این ترتیل پخش شود. ایشان هم بنده را مجبور کردند که یک دوره بخوانم، آن هم برای رادیو قرآن. تا آن زمان فکر نکرده بودم که یک دوره ترتیل از من برمی آید که بخوانم. خواستند و من هم رفتم و خواندم. الحمدلله این دوره سال ۷۸ کامل شد، الان دارد پخش می شود.

○ یک برنامه هم تحت عنوان «نسیم انس» از شما در تابستان ها پخش می شد. درباره ی این برنامه هم اگر ممکن است، توضیح بفرمایید.

● نسیم انس برنامه ای بود حاصل مشارکت رادیو قرآن با وزارت آموزش و پرورش. رادیو قرآن در ماه مبارک رمضان در سال ۸۲، از من خواست یک دوره ی ۳۰ روزه برایشان آموزش قرآن داشته باشم؛ روخوانی و روان خوانی. این آموزش که انجام شد، از من خواستند برای تابستان و اوقات

فراغت دانش آموزان یک دوره‌ی دیگر بگذارم. خب من چون در دارالقرآن هم بودم، دیدم بهتر است این کار را باهم انجام بدهیم. این برنامه را به دوستانمان در آموزش و پرورش پیشنهاد دادم. اتفاقاً مقبول افتاد و ما آمدم با رادیو جلسات هماهنگ گذاشتیم. گفتیم از رادیو قرآن پخش می‌شود و کتابش در دارالقرآن موجود است. مردم اگر خواستند، کتاب را بگیرند و از رادیو بشنوند؛ به صورت آموزش غیرحضوری. بعد در پایان برنامه و ترم، به دارالقرآن‌ها بیایند و امتحان بدهند. بعد از امتحان اگر قبول شدند، گواهی روحانی و روان‌خوانی دریافت می‌کنند.

این برنامه تا تابستان سال پیش هم ادامه پیدا کرد؛ یعنی تا سال ۱۳۸۵. تابستان سال ۸۳ که شروع شد، فقط روخوانی و روان‌خوانی بود. سال ۸۴، روخوانی، روان‌خوانی، تجوید و مفاهیم ۱ بود. سال ۸۵، مفاهیم ۲ هم اضافه شد. برنامه‌ریزی خوبی داشت.

○ آموزش قرآن را در آموزش و پرورش چگونه می‌بینید؟ هم در برنامه‌های رسمی و هم در برنامه‌های غیررسمی.

● در برنامه‌های رسمی، دوستان خیلی کوشش کرده‌اند و زحمت کشیده‌اند، ولی نتوانسته‌اند، نتیجه‌ی مطلوب بگیرند.

○ به نظر شما، دلایل این موضوع چیست؟ به چه علت بچه‌ها قرآن یاد نمی‌گیرند؟

● به نظر من که اگر یک ساعت هم درباره‌ی این موضوع حرف بزنم، باز هم کم حرف زده‌ام، ولی نکته‌ای را می‌گویم که به نظرم از همه مهم‌تر است و آن نداشتن معلمان خوب است. از همان اوایل که به آموزش و پرورش آمدم، کوشش کردم که معلم تربیت کنم؛ البته تا آن‌جا که از دستم برمی‌آمد. از سال ۵۸ به منطقه‌ی ۱۴ رفتم، کلاس گذاشتم. هفته‌ای یک برنامه‌ی ضمن خدمت برای معلمان داشتم. رفتم معلمان را امتحان کردم بینم بلدند قرآن بخوانند یا بلد نیستند. دیدم خیلی از آن‌ها خودشان بلد نیستند قرآن بخوانند. معلمان قرآن و دینی قبل از انقلاب بودند که اوایل انقلاب آن‌ها را گذاشته بودند تا قرآن درس بدهند. من از آن‌ها می‌پرسیدم: چرا آمده‌اید، قرآن درس بدهید؟ می‌گفتند: به خاطر این که بی‌کار بودیم. می‌خواستیم سرکاری مشغول باشیم! خب به معلمی هم علاقه داشتیم. یکی از آن‌ها می‌گفت: آمدم برای تدریس درس طبیعی، مرا گذاشتند برای تدریس قرآن. مثلاً مربی ورزش بود یا

ریاضی درس می‌داد و چون برایشان کلاس نداشتند، می‌گذاشتند درس قرآن بدهند. همه‌ی این‌ها از همان زمان مراجع می‌داد.

به آن‌ها گفتم، ما این کلاس‌ها را می‌گذاریم. اگر بعد از این کلاس‌ها، نتوانستید قرآن را خوب بخوانید و درس بدهید، خودتان بروید کار دیگری پیدا کنید. اتفاقاً خیلی از آن‌ها هم می‌گفتند ما حاضریم کار خودمان را انجام بدهیم و مثلاً برویم سرکلاس ریاضی مان را تدریس کنیم. ما هم خوش حال می‌شدیم که این‌گونه معلمان به رشته‌ی خودشان برگردند. اما آن‌هایی را که علاقه مند بودند، نگه داشتیم. با آن‌ها کار کردیم. حدود یک سال، هفته‌ای یک جلسه، روزهای پنج‌شنبه، چهار ساعت برنامه داشتیم.

معلم باید همیشه در حال آموزش باشد و نباید بگوید من نیازی به کلاس قرآن ندارم. بهترین معلم هم باید هفته‌ای یک بار بیاید و با حرف‌های جدید و روش‌های جدید آشنا شود. حتی اگر روش‌ها را هم خوب بلد باشد و همه‌ی مطالب را بداند، اگر بیاید بین معلمان دیگر، با مسائل آن‌ها بهتر آشنا می‌شود. شاید او هم همین دردها و مسائل را داشته باشد و خودش نداند. پیشنهاد من این است که هفته‌ای یک جلسه برای معلمانمان برنامه داشته باشیم. هفته‌ای چهار ساعت، حقوق معلمان قرآن را بدهیم تا آن‌ها در محافل عمومی شرکت کنند، طرح‌های جدید را بشنوند، از روش‌های جدید متأثر بشوند.

○ به نظر شما حداقل بهره‌مندی عموم مردم از قرآن چه باید باشد؟ یعنی یک وقت ما می‌گوییم باید روخوانی باشد، یک زمان می‌گوییم ترجمه یا تفسیر باشد، یک زمان می‌گوییم این‌ها باید قاری باشند، یک زمانی می‌گوییم حافظ بشوند. در این زمینه‌ها، حداقل‌ها چه باید باشد؟

من فکر می‌کنم برای شروع کار، بهترین راه این است که ملت را با روخوانی و روان‌خوانی قرآن آشنا کنند. ما دارالقرآن‌های آموزش و پرورش را درست کرده‌ایم و در طول دو ترم، روخوانی و روان‌خوانی قرآن را یاد می‌دهیم. افراد می‌توانند به دارالقرآن‌ها بیایند و یاد بگیرند. هزینه‌ی آن‌ها هم خودشان می‌دهند. بعد از آن علاقه مند می‌شوند و انس ایجاد می‌شود. می‌شود مفاهیم را کنار آن گذاشت. ما این کار را در آموزش و پرورش کرده‌ایم. یعنی در دو سطح روخوانی و روان‌خوانی داریم. بعد از ترم سوم که قرار است تجوید بیشتری کار بشود - چون آموزش را ما با لهجه‌ی عربی

کار می‌کنیم. حتی اگر بخواهد این جا قرآنش را کنار بگذارد، خواندنش را لااقل یاد گرفته است. در ترم سوم وقتی بخواهد حرفه‌ای تر یاد بگیرد، می‌گوییم این جا دیگر تجوید تنها نداریم، مفاهیم هم در کنارش هست. مقداری هم با ترجمه آشنا می‌شوند، کم‌کم علاقه پیدا می‌کنند و دیگر آن را رها نمی‌کند.

○ الان در تهران جلسه‌ای را برگزار می‌کنید؟

● در دارالقرآن‌های منطقه‌ی ۱۴، منطقه‌ی ۲ و منطقه‌ی ۸ هستیم و برای معلمان روش تدریس می‌گوییم. یا برای آموزش آن‌هایی که در شهرستان ترم شش را می‌گذرانند، به شهرستان‌ها می‌روم.

○ بحثی به تازگی مطرح شده است به نام «سواد قرآنی» که آقای شکری آن را مطرح کرده‌اند البته سؤال من از جنبه‌ی دیگری است. در حال حاضر، سوادهای متفاوتی مطرح هستند، مثل سواد فناوری اطلاعات که افراد برای یادگیری این سوادها احساس نیاز دارند. حالا اگر برای احساس نیاز به سواد قرآنی زمینه‌ای ایجاد شود، شاید خیلی از مسائلی که برای یادگیری و آموزش قرآن وجود دارد، عوض شود. چه برای معلمی که بضاعت کمی در آموزش قرآن دارد، این احساس نیاز باعث بشود که به سمت یادگیری سواد قرآنی برود یا، چه دانش‌آموزان این احساس نیاز را داشته باشند. یعنی، تعمیم عمیق‌تری در جامعه برای سواد قرآنی پیدا بشود. به قول فرمایش شما که بعد از انقلاب، شاید افراد به دنبال کسب مقام در مسابقات و جوایز آن، در جلسات قرآن‌آموزی شرکت می‌کنند. این احساس نیاز نسبت به یادگیری سوادهای دیگر وجود دارد و در بعضی از موارد اجتناب‌ناپذیر شده است، ولی این اجتناب‌ناپذیری متأسفانه برای سواد قرآنی پیش نیامده است. چه طور می‌شود از طریق آموزش و پرورش این نیاز اجتناب‌ناپذیر را به جامعه القا کرد و آن را به جامعه تعمیم داد؟

● من اعتقادی دارم که البته در این اعتقاد، خیلی‌ها با من مخالف‌اند. به نظر من باید کلاس‌های قرآن را از کلاس‌های دیگر مثل علوم، ریاضی و ادبیات جدا کرد. آیا می‌شود در آموزش قرآن نمره را تعدیل کرد؟ آیا می‌توانیم شیوه‌ی ارزش‌یابی آن را قدری عوض کنیم تا اصلاً این جا را کلاس درس حساب نکنند و مثل کلاس ریاضی با آن برخورد نکنند؟ ببینیم آیا می‌شود جای کلاس‌ها را عوض کنیم؟ ساختمان مدرسه، اصلاً کلاس قرآن را تداعی نکند؟

مقام معظم رهبری فرمودند: آقای شریف، شما این اذان را می‌دانید در چه سبکی گفته‌اید؟

گفتم: حاج آقا نه خیر، بعد فرمودند: اذان شما در دستگاه همایون فارسی است و یا حجاز عربی و بعد فرمودند احتمال دارد موسیقی فیلم محمد رسول‌الله (ص) روی ذهن شما اثر گذاشته باشد

یعنی آیا می‌شود کلاس قرآن ما کلاس خاصی باشد؟
○ توی دانشگاه سعی کردند این کار را بکنند، اما موفق نشدند.

● آن‌چه را که عرض می‌کنم، ما در یکی دو مدرسه پیاده کرده‌ایم و نتیجه خوب بود. در دانشگاه را نمی‌دانم و دنبال نکرده‌ام. البته شنیده‌ام که دانشگاه آزاد این کار را کرده است. اتفاقاً من در دانشگاه آزاد دو سال تدریس کردم. در سال اول به علت علاقه‌ای که داشتم خوب بود، ولی در سال دوم دیدم که دارد مرا تنفر می‌گیرد. آن روش اصلاً غلط بود. حالا چرا؟ خوب باید بررسی کنیم. ولی در مدرسه ما می‌توانیم به جای نمره، مسابقاتی در حد بچه‌ها بگذاریم، نه مسابقه‌های آن‌چنانی که الان خودم زیاد راجع به آن حرف زدم. البته خود من این مسابقات را اجرا می‌کردم که حالا دارم آن‌ها را رد می‌کنم. آن موقع در دو سه سال اول انقلاب این مسابقات را برگزار کردیم تا سال ۶۱. بعد از ۲۰ سال دیگر نباید آن کارها را ادامه بدهیم. اما می‌توانیم مسابقات کوچکی در کلاس‌های خودمان داشته باشیم.

من الان در کلاس‌هایم مسابقه‌ی روان‌خوانی می‌گذارم. هرکس یک خط بخواند، توی دور مسابقه باقی می‌ماند و نفر بعد می‌آید خط بعدی را می‌خواند و نفرات بعد همین‌طور ادامه می‌دهند. هرکس غلط داشته باشد، از دور مسابقه خارج می‌شود، نه این‌که از کلاس قرآن محروم بشود. خوب این باعث می‌شود که همان‌ها بیایند و بگویند، دوباره کی مسابقه هست که من بروم تمرین کنم و

یاد بگیریم تا بیایم برنده بشوم. تازه ما توی کلاس فقط یک برنده نداریم. ممکن است ده تا برنده داشته باشیم. هرکسی از اول سوره رسید به آخر سوره، برنده است. مثلاً ما سوره ی «یس» را به مسابقه می گذاشتیم. کم هم نیست شش هفت صفحه است شما ببینید از اول سوره با ما همراهی می کردند تا آخر سوره، همه همدیگر را تشویق می کردند و کلاس حالت زنده و شادابی داشت. اصلاً کسی به نمره فکر نمی کرد و قرآنشان خوب خوب می شد. چرا ما از این روش ها استفاده نمی کنیم؟ ما می توانیم برای بچه ها چنین روحیاتی ایجاد کنیم. چرا از این روحیات استفاده نکنیم؟

○ تعداد بچه ها در این کلاس ها چند نفر بود؟

● ۳۵ نفر بودند. در همین مدرسه ی موسوی که گفتم این کار را می کردیم. هنوز هم این کار جدید است. برای بزرگ سالان هم آن را پیاده کردیم. در ارتش، همه به وجد آمده بودند. ما باید از این رقابت های صحیح استفاده کنیم. هیچ وقت هم یک نفر را برنده اعلام نمی کنیم. ممکن است ۱۰ نفر یا ۲۰ نفر برنده اعلام شوند. حالا ما به این برندگان چه چیزی جایزه می دادیم؟ مثلاً من توی دفترشان امضا می کردم: آفرین دو امتیاز. یا نمره ای در دفتر می گذاشتیم و جایی هم معلوم نمی شد، اما آن ها قرآن شان را یاد می گرفتند. کسی که با ما می ماند و شش بار سوره ی یس را با ما تمام می کرد و غلط نداشت، قرآن را یاد گرفته است. مگر ما چه می خواهیم یاد بدهیم؟ مگر روخوانی و روان خوانی چیزی غیر از این است؟ همه ی کارها را می شود به مسابقه گذاشت؛ به این شکل که توی کلاس و بین بچه ها نگویم یک نفر برنده است.

خب ما از خودمان پرسیدیم: چرا این هایی که قرآن بلد نیستند، از جلسات قرآن دورند؟ به خاطر این که روخوانی قرآن را بلد نیستند، از مسائل اسلامی و دینی فرار می کنند. این ها را شما بیاورید از خدا می خواهند که بلد باشند و بفهمند. بخوانند و جلوی دیگران کم نیاورند. البته ما باید در سن کودکی، نوجوانی و جوانی به آن ها یاد بدهیم. به نظر بنده این یک راه رفاقت با قرآن است. اینجاست که او خودش می آید. ولی یادتان باشد، معلمان ما باید اطلاعات و مهارتشان خیلی زیاد باشد. این طور نباشد که اگر کسی خواست معلم قرآن شود، به این بسنده کنیم که او نمره اش را آورده باشد و در مدرسه قبول شده باشد. این نه علاقه ای دارد و نه راه و روشی بلد است. ما او را معلم قرآن می کنیم و

او قرآن آموز را دلزده می کند.

○ در آموزش و پرورش برای کلاس های زبان انگلیسی، کارگاه زبان گذاشتند که نسبتاً موفق بود. به نظر شما، اگر ما در مدارس این کار را برای درس قرآن و دوره های متفاوت انجام بدهیم، ممکن است موفق باشیم؟

● باچه کسانی می خواهید این کار را انجام دهید؟ کارگاه احتیاج به استاد دارد یا نه؟

○ خب در زبان انگلیسی هم استادان متفاوتی هستند. مدرکش را دارند و آمده اند کار می کنند.

● آیا آن استاد زبان فقط نظارت دارد؟ اگر نظارت تنهاست، بله خیلی کارگاه خوبی است. یعنی ما مواد کارگاهی مان را، موادی را که می خواهیم یادشان بدهیم و نرم افزارهای متفاوت را فراهم کرده باشیم و این استاد از آن ها استفاده کند. به فرض باید الان این آیه را گوش کنند و آن ها هم گوش می کنند و مانند آن. خب این خیلی خوب است، ولی اگر می خواهید فقط استاد حرف بزند و همه چیز را اداره کند، این استاد خودش واقعاً باید خیلی ماهر و سطح بالا باشد. خب این کارگاه می تواند بسیار مفید باشد. البته من در مورد کارگاهی که می گوید، اطلاعاتی ندارم.

ما اگر این جا ادعا می کنیم که مسئولیم، باید تمامی آن چه را که داریم در جاهای دیگر هزینه می کنیم، فقط برای تربیت معلم صرف کنیم. من شنیدم شما عده ای را در این جا به عنوان مدرس قرآن تربیت کرده اید. خب این ها چه کسانی بودند؟ آیا در این حد بودند که خودشان بتوانند بروند و دیگران را تربیت کنند؟ چند روزه انجام شد؟ ظرف چهار روز یا یک هفته؟

برای اداره ی دارالقرآن ها، من تقاضا کردم که یک دارالقرآن مرکزی تأسیس شود و مدرسینی را در آن تعلیم دهیم تا دوباره برگردند برای تدریس. مدرس باید از معلم بیشتر بداند. ما همیشه باید با آن ها در ارتباط باشیم، نه این که وقتی دوره شان تمام شد و گواهی نامه گرفتند، آن ها را به امان خدا رها کنیم. اگر بخواهیم مأمونی برای دانش آموزان و معلمان ایجاد کنیم، بهترین جاها دارالقرآن ها هستند؛ به شرط این که آن ها را تقویت کنیم. دارالقرآن ها باید بتوانند هر سؤال قرآنی را پاسخ گو باشند؛ در مورد روش های تدریس، در مورد کتاب ها، و در هر قسمتی که معلمان مشکل پیدا می کنند. ما الان در دارالقرآن ها، با عنوان مشاور معلمان دارالقرآن منطقه ی ۱۴ خدمت می کنیم. هر

وقت اراده کنند، تماس می گیرند و رفع اشکال می کنند. به وزارت خانه هم من همین پیشنهاد را در سال ۷۷ ارائه دادم. گفتم یک دارالقرآن مرکزی تأسیس کنید، روش ها را در آن جا آزمایش کنید و مثلاً سه روش را پیشنهاد بدهید. هرکسی می خواهد، بیاید و دوره ی آن ها را ببیند. یا اگر طرح یا پیشنهادی دارد، بیاید آن جا پیاده کند. ما برای او مثلاً تعداد ۲۰ قرآن آموز می گذاریم و اگر کس دیگری هم طرح دیگری داشت، در اختیار او هم به طور مساوی قرآن آموز گذاشته می شود تا آن ها بتوانند طرحشان را اجرا کنند. هر چند روز که بخواهند، طرح خود را به اجرا در آورند. ما طرح ها را بررسی می کنیم و به این ترتیب، در ضمن این که عده ای قرآن یاد گرفته اند، این دور روش هم به طور تجربی آزموده می شوند و می فهمیم که کدام روش نتیجه ی بهتری می دهد و اشکالات روش ها به افراد گفته می شود. خب دارالقرآن ها برای این کار تأسیس شدند، ولی متأسفانه کسی به حرف ما توجه نکرد و دارالقرآن ها را بدون این ظرافت ها راه اندازی کردند.

○ به عنوان آخرین سخن، اگر صحبتی برای موفقیت بیشتر معلمین قرآن دارید، بفرمایید. مخاطب این مجله بیشتر معلمین قرآن هستند. اگر توصیه ای دارید به آن ها بفرمایید. ● معلمین قرآن نباید کارشان را دست کم بگیرند. معلم قرآن دو کار انجام می دهد: یکی این که مهارت قرآن آموزی را به دانش آموزان آموزش می دهد یکی هم بین افراد با خدا و قرآن ارتباط برقرار می کند. اگر برخورد بد داشته باشد و فردی را از قرآن زده کند، آن شخص تا آخر عمر از قرآن فرار می کند. یاد می آید، زمانی که در منطقه ی... در دوره ی ضمن خدمت به معلمان قرآن یاد می دادم، خانم معلم مسنی در کلاس من حاضر می شد که در حال بازنشستگی بود. ما آن جا روش تدریس آموزش می دادیم. ایشان امتحان که داد، نمره اش خوب نشد به ایشان گفتم، فرصت دیگری به شما می دهم. فصل بعد من در منطقه ی... هستم. شما هم بیایید آن جا. ایشان هم آمد و امتحان هم داد. نمره ی دفعه ی اول ایشان ۱۴ شده بود و چون خوب خوانده بود، این بار نمره ی ۱۸ گرفت. وقتی می شود با اخلاق کار را درست کرد، چرا این کار را نکنیم؟ آن خانم گفت: شما با این کارتان مرا با خدا دوباره آشتی دادید. من هم قرآن خوان شدم. پرسیدم: چرا؟ مگر چه شده بود؟ گفت: مرا در دوره ی راهنمایی از قرآن زده کردند.

حرف من با معلمان عزیز این است که باید خیلی مواظب رفتارشان باشند. با کم و زیاد کردن نمره ممکن است خدای نکرده کسی را از خدا دور کنند. نباید در درس قرآن، قرآن آموز را با نمره تهدید کنیم، طوری که دیگر پشت سرش را هم نگاه نکنند. اگر شما با دادن نمره ی کم، هدفی را دنبال می کنید و تا مدت زیادی با آن قرآن آموز هستید، اشکالی ندارد. ولی اگر با آن نمره ی کم شما، قرآن آموز برود و پشت سرش را هم نگاه نکنند، شما مقصر هستید. شما با این کار ارتباط فرد با قرآن را قطع کرده اید. پس حواسشان باشد، رفتارشان خیلی با اخلاق باشد. توانایی قرآنی شان هم باید بالا باشد. یکی از نکته های خیلی مهم، صبر و حوصله ی معلمی است. معلم قرآن باید صبر و حوصله اش از همه ی معلمان بیشتر باشد. اگر صبر و حوصله معلمی ندارید، بروید کار دیگری انجام دهید. اگر نمی توانید، واقعاً ظلم می کنید.

○ من فکر می کنم، در سواد قرآنی که درباره ی آن صحبت شد، بحث فقط روی قرائت و مهارت روخوانی و روان خوانی نیست. انس با مضامین قرآن هم هست. سواد قرآنی از دو جنبه قابل طرح است، هم چنان که حدیث از معصوم (علیه السلام) هم نقل شده که فرمودند، حتی نگاه کردن به آیات قرآن ثواب دارد. یعنی نگاه کردن و نه خواندن آیات قرآن، موجب ثواب می شود، ولی ما خیلی بیشتر از این را در نظر داریم.

● ببینید، این جا ممکن است بحث دو شاخه بشود. برای این که بحث روشن شود، اجازه بدهید از شما سؤال کنم که منظورتان میدان سواد قرآنی است، یا روش آشنا کردن مردم با این سواد قرآنی؟

○ هر دو تای آن می تواند باشد. قبلاً از سواد قرآنی تعریفی داده شده است.

● خب من هم همان تعریف را قبول دارم. من یک نمونه برای شما گفتم. البته نمی شود در



مطالعات قرآنی

من هم همان جو را عرض می‌کنم، منتها از این طرف که جوی به وجود بیاید تا افراد جامعه احساس نیاز بکنند. وقتی احساس نیاز پیدا بشود، در هر خانه‌ای یک کتاب قرآن پیدا می‌شود و هر فردی می‌تواند این کار را انجام بدهد. روشی که شما می‌گویید، روش خوبی است، ولی چرا در مدارس انجام نشود؟ آقای دکتر حداد در سخن رانی به مناسبت همین دارالقرآن‌ها می‌گفتند، ما باید از موازی کاری بسیار پرهیز کنیم. چرا وقتی می‌شود در آموزش و پرورش سوادآموزی کرد، ما کار را به نهضت سوادآموزی واگذار کنیم؟

● درست است. ایشان حرف خیلی قشنگی زدند. فرمودند این کارها جایشان در آموزش و پرورش است. من هم همین را عرض می‌کنم، ولی آیا جایش در کلاس است؟ نه نیست.

○ نه منظور این نیست. می‌شود از طریق فوق برنامه این کار را انجام داد.

● بله، مثل خود دارالقرآن، مثل همین جلسات ماهانه، مثل جلسات هفتگی. شما جایش را فراهم کنید تا فرد علاقه‌مند بداند به کجا مراجعه کند. وقتی در منطقه‌ای نه جلسه‌ی قرآن دارید، نه دارالقرآن دارید، به کجا مراجعه کنند؟

○ با کدام روش می‌توان این احساس نیاز را به وجود می‌آورد؟ سؤال این است.

● فرمایش شما درست است. ما باید برای ایجاد کردن جو از این مسائل استفاده کنیم و جوی پایدار به وجود آوریم. ما باید در ۱۲ ماه سال برنامه داشته باشیم. مثلاً اول ماه محرم، بچه‌ها همه جذب این جلسه‌ی ماهانه شوند، در شرق منطقه‌ی ۱۴. بعد ماه آینده همه بروند غرب منطقه‌ی ۱۴. بچه‌های مناطق توی مسجد که این‌ها را می‌بینند، روزه‌روز به جمع ما اضافه می‌شوند. بار دیگر برویم جنوب منطقه‌ی ۱۴، دفعه بعد برویم شمال منطقه‌ی ۱۴، یک بار دیگر برویم مرکز منطقه‌ی ۱۴. اجرای آن هم توسط چهار مدرسه باشد، نه یک مدرسه و زیر نظر مربی یا مدیر. ○ من از فرمایشات شما این طور برداشت می‌کنم که در درسی به نام آموزش قرآن وجود نداشته باشد و مطالب آن برود داخل برنامه‌ای مثل یک برنامه‌ی آموزشی.

● آفرین، آفرین! این نتیجه شما خوب است. این طور بگوییم که اگر آموزشی را تقویت کنیم، خیلی عالی خواهد بود. یعنی این گونه کارها، کارهای آموزشی است نه آموزشی. ما می‌خواهیم کار تربیتی بکنیم، نه کار آموزشی.

یکی از نکته‌های خیلی مهم، صبر و حوصله‌ی معلمی است. معلم قرآن باید صبر و حوصله‌اش از همه معلمان بیشتر باشد. اگر صبر و حوصله معلمی نداشت، بروید کار دیگری انجام دهید. اگر نمی‌توانید، واقعاً ظلم می‌کنید

همه‌ی کارها از این روش استفاده کرد. من مسائل مربوط به روخوانی و روان‌خوانی‌اش را عرض کردم، اما در مفاهیم هم می‌شود همین کار را کرد. برای آموزش مفاهیم هم می‌شود از این گونه مسابقات برای جوانان و نوجوانان برگزار کرد و در همان محفل، عده‌ای از آن‌ها را به عنوان بهترین‌های آن جلسه معرفی کرد و هفته‌ی بعد به دیگران فرصت جبران داد.

پیشنهاد دیگر من که اگر ان شاء الله بتوانم، آن را برای آموزش و پرورش انجام می‌دهم، این است ما که شب اول هرماه یک جلسه‌ی ماهانه‌ای بگذاریم. کنار هر مدرسه جلسات قرآن دایر کنیم و افراد را به قرآن علاقه‌مند سازیم. از همین افرادی که به قرآن علاقه‌مند می‌شوند به قرآن خو می‌گیرند، یک جو قرآنی در سطح مدرسه پخش می‌شود. به جای این که درباره‌ی فیلم دیشب صحبت کنند، درباره‌ی جلسه دیشب قرآنی حرف خواهند زد. به یاد دارم، موقعی که ما این کار را می‌کردیم، از یک مدرسه مثلاً ۲۰ تا ۳۰ نفر می‌آمدند. برای دو سه مدرسه، هفته‌ای یکی دو جلسه داشتیم. در محله‌های دیگر هم به همین ترتیب. به این طریق افراد این جلسات می‌توانند، براساس مطالب و طریق نشر فرهنگ قرآنی که در آن محافل گفته شده است و با رفتارشان، روی بچه‌های دیگر تأثیر بگذارند. همه‌ی این‌ها به طور ماهانه در جلسه‌ی بزرگ‌تری شرکت خواهند کرد که خود بچه‌ها مجری آن هستند. قاری آن جلسه، حافظ قرآن آن، شخصیت‌های برجسته‌ی قرآنی آن مدارس، همه باید مورد حمایت قرار بگیرند. من برای تشکیل جلسات هم برنامه دارم. با این جلسات، محفلی برای کسانی که مشتاق قرآن هستند و دنبال این جاها می‌گردند، در محله‌ها ایجاد خواهد شد.

○ استاد، شما بیشتر بحث عرضه را مطرح می‌کنید. من می‌خواهم بگویم، تقاضا خود به خود جوی را ایجاد می‌کند،

من در دوره ی تربیت معلم به معلمان می گویم : شما باید ببینید، دانش آموز را توانسته اید پای قرآن نگه دارید یا نه . استمرار چگونه ممکن است؟ خب شروعش با روخوانی است . این اضطراب را نباید داشته باشد که اگر جایی به او گفتند بیا قرآن بخوان ، بلد نباشد و آبرویش برود . خب این باعث می شود که او صددرصد پای قرآن بماند و دیگر از این موضوع که باید قرآن بخواند ، وحشت نمی کند و می رود پای صحبت واعظ می نشیند . الان من یک جلسه دوستانه ی هفتگی دارم که عده ای معلم در آن شرکت می کنند و قرآن یاد می گیرند . توی این جلسات ما دور هم گپ می زنیم ، می گوییم و می خندیم ، ولی چهار کلمه هم آموزش می دهیم . این ها با جان و دل توی این جلسات شرکت می کنند . سعی می کنیم بیشتر رفع مشکل کنیم ، حتی مشکلات مالی هم آن جا تا حدودی برطرف می شود . هیچ کدام از این ها هم جلسه را رها نمی کنند .

○ آیا ایجاد انس با قرآن ، با آموزش کاملاً کلاسیک قرآنی منافات دارد؟ آیا اشکالی دارد که در همین مجموعه آموزش و پرورش و با همین امکانات موجود ، این انس ایجاد شود؟ آیا شما مخالف کلاس منظم کلاسیک هستید؟ یعنی به نظر شما ، به چه قیمتی ما باید این انس را ایجاد کنیم؟ آیا آموزش های ما در آموزش و پرورش که ملاک قبولی در آن ها نمره ی ۱۰ است ، با این ایجاد انس منافاتی ندارد؟

● اتفاقاً ایشان هم همین سؤال را کردند که ما این علاقه را چگونه ایجاد کنیم . به نظر من برای عموم بچه ها نمی شود . آیا ما پیامبری داریم که چنین ادعایی کرده باشد؟ من بشر بسیار ضعیف چه طور چنین ادعایی بکنم؟ حرف من این است که افراد دارای آمادگی جذب قرآن را از دست ندهیم . ما در مدارس نباید افراد را به خاطر مثلاً نمره ی ۸ ، تجدید کنیم و بعد هم اگر نمره نیاورد ، ردش کنیم . ما نمی توانیم در یک کلاس همه ی کارهایمان را انجام بدهیم . ساعت کلاس ، نور ، مکان ، گرما و سرما ، همه ی این ها می توانند عامل دوری بچه ها از درس باشند . حالا اگر این درس قرآن باشد که دیگر خیلی بد است .

○ آیا معلم می تواند به دانش آموز ضعیف مجدداً فرصت بدهد؟

● من در دوره ی راهنمایی و دبیرستان این کار را می کردم . نمرات بچه ها را با مداد می گذاشتم و فرصت می دادم تا خودشان را بالا بکشند . الان هر کدامشان را می بینم ، هیچ کدام از قرآن دور نشده اند . باید باز هم این کارها را

باب کنیم .

○ به این منظور ما باید معلمانی تربیت کنیم که واقعاً از روی عشق و علاقه ، و خدا و پیغمبری وارد این زمینه بشوند و حتی از جان برای این قضیه مایه بگذارند . الان وضعیت موجود چنین است که ساعت مشخصی داریم برای آموزش قرآن و معلمان ما هم عمدتاً فارغ التحصیل همین دانشگاه های خودمان هستند و توی همین دوره های تربیت معلم خودمان پرورش پیدا کرده اند . استاد های آن ها هم استادان عادی بوده اند . لذا در حد همین حیطه می توانند عمل کنند .

● چرا استادان ، استاد های معمولی هستند؟ روی استادان که می توانیم کار کنیم . کسی باید مربی تربیت کند که خودش واقعاً درک کافی داشته باشد .

○ پس شما به این ترتیب ، قائل به یک کلاس خاص برای قرآن هستید؛ یک فضای خاص .

● واقعاً اگر غیر از این دارید فکر می کنید ، اشتباه می کنید . ○ ببینید در این زمینه دو نظریه وجود دارد : یکی این که همین معلمین موجودی که با قرآن سروکار دارند ، می توانند تحول ایجاد کنند .

● چه طور؟ فقط آدم تحول گرا می تواند تحول ایجاد کند . اگر این ها می توانستند تحول ایجاد کنند که کرده بودند . یک امام می خواهد . داریم؟ امام همه ی ما را تغییر داد . قبول دارید دیگر . شما که جوان آن موقع هستید ، به خوبی می دانید .

○ نظر دیگر این است که در همین چارچوب آموزش قرآن و کتاب موجود ، معلم خودش قرآن را یاد بگیرد . به ویژه در دوره ی ابتدایی این طور به موضوع نگاه می کنند و می گویند ، قرآن باید توسط آموزگار پایه تدریس شود؛ مثل ریاضی و مثل علوم . یعنی اگر ما امکاناتی از قبیل کتاب ، نوار و لوحه در اختیار معلمان بگذاریم و بگوییم براساس این چارچوب قرآن را درس بدهید ، هم به آن ها قرآن را یاد داده ایم ، هم آن ها را توانا کرده ایم که به بچه ها قرآن یاد بدهند .

● نمی شود . این آموزگار شکل معلم ریاضی و علوم را پیدا می کند . معلم قرآن نباید شکل آن ها را داشته باشد . من عرض کردم ، کلاس قرآن ما باید متفاوت باشد . وقتی که می گوییم کلاس قرآن را جدا کنیم ، یعنی ساختمان آن را نبیند و یاد درس ریاضی اش بیفتد . این معلم چگونه می تواند چهره عوض کند؟ آن جا با نمره و خشونت سروکار دارد و این جا با عطفوت و مهربانی .